

معرفت‌شناسی امنیت در سیاست خارجی افغانستان

داکتر فرامرز تمنا*

آرزو نورستانی**

چکیده

به نظر می‌رسد که معرفت‌شناسی پیوند میان «امنیت» در مقام عنصری هستی‌بخش با مقوله گسترده و پیچیده «سیاست خارجی» حداقل در مطالعه موردی افغانستان مغفول مانده است؛ به‌ویژه این‌که کنش‌های سیاست خارجی که چگونه در یک فضای اندرکنش، با مقوله‌ای تحت عنوان امنیت پیوند می‌خورند، کم‌تر مورد توجه پژوهش‌گران سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در افغانستان قرار گرفته است. این مقاله بر آن است تا بنیان‌های نظری‌ای که می‌توانند توجه‌کننده و البته تبیین‌کننده در آمیزی معنادار و هدفمند «امنیت» و «سیاست خارجی» باشند را واکاود. از آن‌جا که از میان رهیافت‌های نظری و معرفتی موجود، مکتب کپنهاگ و مؤلفه‌های معرفت‌شناسانه آن بیش‌ترین قدرت انطباق‌پذیری و تبیین‌کنندگی کنش‌های امنیت‌محور در سیاست خارجی افغانستان را دارد، این رهیافت نظری به‌عنوان مبنای تحلیل موضوع پژوهش انتخاب شده است. به‌صورت کل، این نوشته به

* عضو گروه روابط بین‌الملل دانشگاه افغانستان و رئیس مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.

** ماستر روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه افغانستان.

مطالعه هستی‌شناسانه سیاست خارجی افغانستان پرداخته و معرفت‌شناسی کپنهاگی را برای تحلیل آن به کار گرفته است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی افغانستان، امنیت افغانستان، مکتب کپنهاگ، منطقه‌گرایی.

مقدمه

تحلیل امنیت در افغانستان به‌عنوان یک متغیر مستقل و پیوند آن با مقوله سیاست خارجی از منظرهای مختلفی قابل ارزیابی است؛ اما این به‌معنای ساده‌بودن برقراری پیوند میان این دو مفهوم به ظاهر عادی و در عین حال مبهم و پیچیده نیست؛ به‌ویژه این پیچیدگی با توجه به فضای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی پسا‌جنگ سرد از ابهام بیش‌تری برخوردار شده است. بخشی از این ابهام به متحول‌شدن مفهوم امنیت بازمی‌گردد و بخشی دیگر به گسترده‌شدن عرصه عمل سیاست خارجی و تعدد بازیگران آن. به‌نظر می‌رسد که در مورد مطالعاتی افغانستان با توجه به برجستگی‌های ابعاد امنیتی (و نه نظامی) در تاریخ معاصر این کشور، تحلیل مباحث امنیتی آن باید از یک دیدگاه وسیع و همه‌جانبه مورد توجه قرار گیرد. بدین منظور، از دید معرفت‌شناختی، جست‌وجوی یک دیدگاه تئوریک جامع که بتواند ابعاد مختلف مؤثر بر پویایی سیاست خارجی افغانستان بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی را مورد بررسی قرار دهد، کار آسانی نیست. از میان همه نظریه‌های موجود، به‌نظر می‌رسد مکتب کپنهاگ با توجه به رویکرد فراگیری که به مقوله امنیت دارد و بر اساس مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مستتر در خود، می‌تواند تحلیل موثقت‌تری از وضعیت امنیتی افغانستان و پیوند آن با سیاست خارجی این کشور ارائه نماید؛ به‌ویژه که مطالعه تاریخ سیاست خارجی این کشور و هم‌چنین جنگ‌های داخلی سه‌دهه اخیر نشان می‌دهد که جنگ نه‌تنها بنیان‌های سیاسی؛ بلکه تمامی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور را آسیب رسانده است. در این مقاله کوشش می‌شود تا با دیدی معرفت‌شناسانه، ضمن بیان مؤلفه‌های اساسی مکتب کپنهاگ، پیوند آن با سیاست‌گذاری خارجی در افغانستان مورد بررسی قرار گیرد.

۱. امنیت سنتی، امنیت کپنهاگی و تحلیل امنیت در افغانستان

امنیت در تعریف سنتی و پایه‌ای محدود به ابعاد سخت یا نظامی آن می‌شود. این مفهوم بدون تردید خاصیتی ادراکی دارد و در اصل عبارت است از در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت‌شدن. امنیت از دیدی دیگر عبارت است از رهایی از تردید، آزادی از اضطراب و بیمناکی و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند. امنیت، خواه فردی، ملی یا بین‌المللی، از جمله مسائل مهمی است که انسان به‌صورت دایمی با آن مواجه می‌باشد. امنیت به‌صورت وسیع، در مفهومی به‌کار گرفته شده که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم، احساس آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا خارج را داشته باشند (میرعرب، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۰). در حالی که اغلب برداشت‌ها از امنیت در دوره جنگ سرد بر محوریت عامل نظامی استوار بود، در دوره پس از فروپاشی شوروی، امنیت به‌عنوان یک مفهوم چند لایه با ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و محیطی رخ نمایاند (ماندل، ۱۳۷۸: ۱۵۹). در این دوره، دیگر دولت‌ها امنیت ملی خود را کم‌تر در معادلات نظامی کشورها و توان تسلیحاتی خود مورد توجه قرار می‌دادند؛ بلکه رقابت اقتصادی و مسابقه بازاریابی، مسائل محیطی و فرهنگی بیش‌تر از گذشته در تحلیل‌ها و مطالعات متفکران سیاسی مطرح گردید (سجادی، ۱۳۷۹: ۹۸).

امنیت چه به تعریف سنتی و چه مدرن، دسته‌بندی‌های مختلفی دارد؛ از امنیت بر اساس واحد تطبیق‌شونده (فردی/ انسانی، عمومی و اجتماعی) گرفته تا امنیت به‌لحاظ جغرافیای قابل تطبیق (ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی) یا بر اساس ابزاری (نرم‌افزاری، سخت‌افزاری) یا بر اساس محتوا (سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، زیست‌محیطی و غیره) می‌توان ابعاد فراوانی از امنیت را برشمرد. این مفهوم متناسب با گسترده‌شدن عرصه زندگی انسان متحول شده و از یک مفهوم ساده به مفهومی غامض و پیچیده مبدل شده است. از سوی دیگر، در یک استنباط سیاسی از مفهوم امنیت، برداشت متفکران سیاسی از امنیت جهانی و امنیت بین‌المللی نیز، همانند مفهوم امنیت، همواره با تحولات نظام جهانی، متحول و سیال بوده است. صرف‌نظر از این‌که در مورد مفهوم امنیت یک تعریف قابل قبول برای همگان وجود ندارد تا جایی که به‌نظر برخی از پژوهش‌گران می‌توان گفت که هیچ تعریفی درباره امنیت وجود ندارد که در آن اتفاق نظر باشد و در واقع ماهیت امنیت با پذیرش یک تعریف جامع و مانع در تعارض است. نظام حاکم بر روابط

بین‌الملل با ماهیت خاص خود، در هر مقطع زمانی، تلقی متناسب خویش را از مفاهیم امنیت جهانی و امنیت بین‌المللی ارائه می‌دهد (سجادی، ۱۳۷۹: ۹۸).

همین ابهامات و پیچیدگی در مفهوم امنیت بود که عده‌ای از دانشمندان روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی را بر آن داشت تا با نگاهی موسع، این مفهوم را واکاوی نموده، به‌ویژه آن را با نیازهای امنیتی جهان جدید تطابق و پیوند دهند. از میان همه این تلاش‌ها، به‌نظر می‌رسد که پایه‌گذاران مکتب کپنهاگ با نگاه موسعی که به مفهوم امنیت دارند، جنبه‌های مختلف ارتباطی مفهوم امنیت با مفاهیم وابسته را به‌صورت وسیع مورد توجه قرار داده‌اند. اینک به این مکتب و مبانی معرفتی آن می‌پردازیم.

۲. مکتب کپنهاگ

درباره این‌که مکتب کپنهاگ چگونه می‌تواند معرفتی برای تحلیل امنیت در سیاست خارجی افغانستان را پی ریزد، ممکن است ابهاماتی وجود داشته باشد. ریشه این ابهامات تا حدود زیادی به ناآشنایی یا کم‌آشنایی با این مکتب در افغانستان بازمی‌گردد. برای رفع این ابهامات، اشاراتی به مکتب کپنهاگ و مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن تا جایی که به پیوند این مکتب نظری با موضوع پژوهش مربوط است، پرداخته می‌شود. «مکتب کپنهاگ» اصطلاحی است که «بیل مک سوئینی» برای آثار و نقطه‌نظرات «بری بوزان»، «آل ویور»، «دو ویلد» و برخی دیگر از صاحب‌نظران امنیتی به‌کار برده است. این مکتب همانند همه مکاتب نظری دیگر، دارای مباحث فرائظری نیز می‌باشد؛ لذا ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن را می‌توان به قرار زیر مورد توجه قرار داد.

هستی‌شناسی به مطالعه واحدهای تشکیل‌دهنده یک پدیده می‌پردازد و به عبارتی عناصری که یک نظریه را هستی‌مند می‌سازد، مورد شناسایی قرار می‌دهد. اگرچه هستی‌شناسی مکتب کپنهاگ به‌صورت واضح در آثار صاحب‌نظران آن مطرح نشده است؛ اما با مطالعه آرای برخی از پیروان آن، به‌ویژه بوزان، می‌توان برخی از موارد برجسته را استخراج کرد. یکی از موارد مهم در این مکتب معرفتی، اهمیت مطالعه «دولت» و «فرد» در مسائل امنیت هستی‌شناسانه است. به عبارتی، دولت به‌عنوان یک ویژگی جمعی می‌تواند یک سطح تحلیل برای مطالعات امنیتی باشد؛ ولی امنیت فردی نیز خود می‌تواند در نگرش فوق مطالعه شود؛ چرا که دیگر دولت تنها موضوع

و میدان امنیت نیست؛ مثلاً در نگرش امنیتی‌ساختن، «ال ویور» و «بوزان» یک فاکتور اساسی اجتماعی درون‌ذهنی را که با دو رویکرد فردمحور و جمع‌محور مطرح است، می‌سازند. آنان مشخص می‌کنند که رویکرد فردمحور قادر نیست امنیتی‌ساختن را توضیح دهد و جمع‌محوری نیز محدودیت خود را دارد.

از مباحث دیگر هستی‌شناختی در مکتب کپنهاگ، نگاه تاریخی این مکتب به پدیده‌های اجتماعی و تأکید بر نقش هنجارها، قواعد و فرهنگ می‌باشد. بوزان و ویور معتقدند که امنیت همیشه بر پایه ارجاع عینی نیست و ارتباطات انسانی و نقش هنجارها در آن مهم و تأثیرگذار است (ابراهیمی، ۱۳۹۵). به عبارتی، با توجه به مسأله هنجار است که هویت و امنیت رابطه‌ای دوسویه پیدا می‌کنند. در مکتب کپنهاگ به جز «مک سوئینی» که در مباحث هستی‌شناسانه اعتقاد چندانی به نقش هنجارها، فرهنگ و تاریخ و رابطه آن با هویت ندارد، بقیه اعضای مکتب مزبور معتقدند که زبان، تاریخ، فرهنگ و حتی نژاد و مرزهای سیاسی در تعیین هویت و سپس امنیت مهم هستند. بوزان در مورد دخالت بغرنج دولت در مورد هویت هشدار می‌دهد و این‌جا است که امنیت اجتماعی به امنیت دولت گره می‌خورد. به عبارتی، امنیت ملی دولت به وسیله جامعه داخل خود می‌تواند متزلزل شود؛ پس امنیت اجتماعی به‌عنوان یک موضوع هستی‌شناختی در مکتب کپنهاگ بسیار مهم می‌باشد.

بوزان و ویور به‌منظور فهم امنیت در برابر مک سوئینی معتقدند که ابتدا بایستی دولت را بررسی کرد؛ چرا که دولت امری است که در اجتماع شکل می‌گیرد. ماهیت تأسیسی و نه طبیعی دولت‌ها نشان می‌دهد که امنیت نیز کاملاً برساخته تصور آدمیانی است که در اجتماع زندگی می‌کنند و تصور همین آدم‌ها، بعضاً واقعی و غالباً خیالی است. آن‌ها هم‌چنین عنصر هویت را وارد مطالعه خود می‌کنند و قائل به توزیع مادی قدرت نیستند و به مؤلفه‌های فرامادی هم می‌اندیشند؛ حتی برای عناصر فراملی قدرت نقش بیش‌تری قائلند. تبیین فراملی امنیت نه با نگرش پیچیده و چندبعدی پسااثبات‌گرایی و نه با نگرش ساده و قاطع و تعصب‌آمیز اثبات‌گرایی میسر است. آن‌ها یادآور می‌شوند که به‌جای تجدیدنظر اساسی در مفهوم سنتی امنیت، بایستی به‌نحوی عمل کرد که هم مسائل قدیمی و هم جدید را بتوان در مطالعات امنیتی بررسی کرد. از نظر آن‌ها، دو واژه «حاکمیت» و «هویت» نقش مشترکی را در تعریف «تهدید وجودی» بازی می‌کنند.

برای یک دولت، حاکمیت یک تعریف وجودی است؛ چرا که اگر حاکمیت را از آن جدا کنیم، دیگر دولت تعریف نمی‌شود و شبیه آن در مورد هویت است که اجتماع بدون هویت تعریف وجودی ندارد (Buzan and Waver, 1997: 241). آن‌ها معتقدند که هویت با روندها ساخته می‌شود و این‌که به‌طور عینی و کاملاً از پیش ساخته باشد را رد می‌کنند. هویت افراد در اجتماع مشخص می‌شود؛ زیرا جوامع به تهدیدات عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ یعنی هویت خویش را انتخاب و از آن دفاع می‌کنند. به عبارت دیگر، مکتب کپنهاگ با امنیت هستی‌شناسانه، هویت را در موقعیت‌های خاصی به‌عنوان یک موضوع امنیتی و به‌عنوان یک امر قابل تغییر انگاشته و نشان می‌دهد که هویت در اجتماع ساخته می‌شود (Buzan and Waver, 2000: 28). به این ترتیب، می‌توان گفت که مکتب کپنهاگ به‌شکل ضمنی با تأکید بر هنجارها، هویت و امنیت اجتماعی و... دارد، واجد نوعی هستی‌شناسی سازه‌انگازانه است و با وجود تأکید بر دولت‌ها به‌عنوان کنش‌گران اصلی، از لحاظ نظری جایی برای سایر کنش‌گران نیز باقی می‌گذارد. در نگاهی دیگر، مهم‌ترین بحث شناخت‌شناسی - روش‌شناختی در مورد مکتب کپنهاگ، موضع میانه‌ای است که از نظر شناخت‌شناسی می‌توان در آن جست‌وجو کرد. یکی از انتقادات مهم بوزان به اثبات‌گرایی چون «مورگنتا» و نیز پسااثبات‌گرایی که شامل طیف وسیعی از فمینیست‌ها، پست‌مدرنیست‌ها و انتقادی‌ها می‌شود، این است که آنان یا بر عنصر مادی امنیت تأکید می‌کنند و یا در مباحث انتزاعی غیرقابل فهم غوطه‌ور شده‌اند (Buzan and Waver, 2000: 28).

نگاه تفسیرگرا، تاریخی و ایدئوگرافیک، یعنی تأکید بر جنبه منحصراً به فرد و یگانه پدیده‌های اجتماعی و توجه به ابعاد هنجاری در کنار ابعاد توصیفی و تحلیلی را می‌توان معرف رهیافت شناخت‌شناسی مکتب کپنهاگ دانست. این مکتب خود را روایتگر بی‌طرف واقعیت مجهول نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که واقعیت تاریخ، شناخت ماست و شناخت ما در جمع شکل می‌گیرد. برخلاف تعبیر اثبات‌گرایی رئالیستی، این مکتب تعامل انسان‌ها و واحدهای سیاسی را صرفاً مادی نمی‌داند و معتقد است که تجربه و مشاهده، روش مناسب و درستی برای تحلیل رفتار انسان‌ها نیست؛ زیرا اراده‌مند بودن انسان‌ها، تغییر موقعیت آزمایش، پیش‌فرض‌های آزمایشگر و حتی محدودیت ابزارهای آزمایش، مانع از اعتماد به دستاوردهای تحلیل عینی و مادی است. تجویز این نظریه، پناه‌آوردن به تحلیل‌های انتزاعی و ذهنی نیست؛ چون ادراک آن‌ها نیز قابل درک، تعمیم و تطبیق با واقعیات نیست. گذر از محاسبات و مشاهدات مادی و سپس

تحلیل ذهنی گزاره‌های تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی، روش مقبول نظریه بوزان و همکارش ویور است. از دیگر مباحث شناخت‌شناسی مکتب کپنهاگ در تحلیل امنیّت بین‌المللی، نگاه تفسیری و تاریخی آن می‌باشد. به عبارتی، نقش باورهای تاریخی از منظر بوزان، خود، یکی از مهم‌ترین بخش‌های خصومت و دشواری فعلی را معلول گذشته می‌کند (نصری، ۱۳۸۴: ۵۸۹-۵۵۹). پس نگاه مکتب کپنهاگ بیش‌تر نگاهی تاریخی و تفسیری است که همراه با تأکیدی که بر ابعاد فرهنگی، هویتی و اجتماعی مطالعات امنیتی دارد، با هستی‌شناسی آن سازگاری دارد (Smith, 1996: 15).

مکتب کپنهاگ جزو اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی تلاش نموده است. بوزان و ویور هر دو نواقح گرا هستند؛ بنابراین، تأثیر اندیشه‌های نواقح‌گرایانه در تحلیل‌های آن‌ها دیده می‌شود. از مطالعاتی که پیروان مکتب کپنهاگ انجام داده‌اند، خصوصاً بعد از مراجعه به آرای بوزان، به‌نظر می‌رسد این مکتب بر شاخص‌هایی استوار است که در ادامه ضمن تطبیق آن‌ها با مسائل سیاسی و امنیتی افغانستان، آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌هیم.

۲-۱. امنیّت به‌عنوان امری ذهنی

اگرچه پیش از کپنهاگی‌ها، برخی از سازه‌نگاران (کانستراکتیویست‌ها) چون «تیو فارل» و «الکساندر ونت» در آثار خود دربارهٔ ابعاد اجتماعی و ذهنی امنیّت، کارهای باارزشی انجام داده‌اند؛ اما پیروان مکتب کپنهاگ از دریچهٔ دیگری به موضوع نگریسته‌اند. امنیّت از دید بری بوزان امری بیناذهنی است. او بیان می‌کند که مسألهٔ امنیّت در اجتماع شناخته می‌شود؛ زیرا بازیگران می‌توانند به آن ارجاع دهند و به برخی پدیده‌ها به‌عنوان تهدید نگاه کنند. این دقیقاً همان بحثی است که در افغانستان مصداق دارد. اگر بحث امنیّت در این کشور مورد واکاوی قرار گیرد، چند موضوع به ذهن متبادر می‌شود.

- اول این‌که استنباط از مفهوم امنیّت در میان شهروندان ساکن در افغانستان نسبت به شهروندان ساکن در سایر کشورها فرق دارد؛ چنانچه هنگامی که شهروندان سایر کشورها و یا افغان‌های دور از وطن به افغانستان سفر می‌کنند، این کشور را ناامن می‌بینند؛ حال آن‌که افغان‌های مقیم، درک‌شان از فضای امنیتی موجود آن‌قدر وخیم نیست.

- برخی از مظاهر ناامنی در افغانستان؛ از قبیل فقر، تخریب محیط زیست و فراگیر نبودن قانون و عدالت، از دایره دغدغه‌های امنیتی مردم و حکومت‌داران این کشور بیرون است.
- منابع تهدید در افغانستان به تهدیدات بزرگ نظامی و حملات کلان مسلحانه خلاصه می‌شود و به صورت عموم، به تهدیدات نرم به صورت جدی توجه نمی‌شود.

با استناد به این موضوع، از اصل بینادهنی بودن امنیت دو نتیجه می‌توان گرفت: نخست، آن‌که آستانه امنیتی دولت-ملت‌ها متفاوت از یکدیگر است و دوم، این‌که دیگران چگونه در خصوص امنیتی ساختن یک موضوع توسط یک کشور می‌اندیشند و آن را ارزیابی می‌نمایند، مهم است. چیزی که در یک جامعه مشخص همانند افغانستان ممکن است امنیتی ساختن مشروع و طبیعی به نظر برسد، برای آن‌هایی که خارج از آن جامعه هستند، از جمله همسایگان، امکان دارد امری فاقد معنا و در نگاهی سلبی «امنیت‌زدا» تلقی شود.

۲-۲. دولت در مقام مرجع امنیت

بوزان هر دو دیدگاه فردمحوری و دولت‌محوری را به‌عنوان مرجع امنیت مطرح می‌کند. فردمحوری به‌عنوان مرجع امنیت در مکاتب انتقادی و آرای «کن بوث» مطرح است. بوث با الهام از کانت که بیان داشته بود باید با مردمان به‌عنوان هدف رفتار کرد، نه وسیله‌ای در جهت رسیدن به اهداف، اظهار می‌دارد که دولت‌ها وسیله تحقق امنیت هستند، نه هدف امنیت. وی در نقد سنت رئالیستی امنیت معتقد است که برای بازگرداندن امنیت به جایگاه واقعی خود، باید فرد به‌عنوان مرجع امنیت در نظر گرفته شود، نه دولت. بوزان در نقد فردمحوری در مرجع امنیت به موارد ذیل اشاره می‌کند.

- امنیت افراد به‌سادگی قابل تعریف نیست. عواملی مانند حیات، ثروت، سلامتی و موقعیت اجتماعی به‌عنوان شاخصه‌های امنیت فردی بسیار پیچیده هستند.
- معیار قابل قبولی برای ارزیابی امنیت در سطح فردی وجود ندارد؛ به‌عنوان مثال: اگرچه افراد مرفه قادرند خود را در برابر قحطی و فقر نجات دهند؛ ولی در برخی موارد دیگر با فقرا در یک ردیف قرار دارند، مانند فجایع طبیعی، و در برخی موارد حتی از فقرا نیز آسیب‌پذیرترند، مثل سوانح هوایی.

- اگرچه امنیت فردی گویای سطح مشخص و مهمی از تحلیل است؛ اما اصولاً تابع ساختارهای سیاسی عالی‌تر دولتی و بین‌المللی می‌باشد.

در نتیجه، مکتب کپنهاگ با رد فردمحوری در مرجع امنیت، تمرکز خود را بر روی دولت‌ها به‌عنوان محور امنیت قرار می‌دهد و معتقد است تا کنون در نظام بین‌الملل دولت‌ها قوی‌ترین بازیگران بوده و هستند (نوری، ۱۳۹۵).

این باور پیروان مکتب کپنهاگ را به وضوح در عملکرد سیاست‌گذاران خارجی و حکومت‌داران افغانستان می‌توان دید. نگاه غالب در خصوص مسائل امنیتی افغانستان بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و تشکیل حکومت جدید، یک نگاه دولت‌محور است و غالب فعالیت‌ها و منابع مالی کمک‌شده به افغانستان در راستای امنیت به مصرف رسیده است؛ چنانچه دیده می‌شود که به امنیت فردی و مسائلی چون امنیت حقوقی، امنیت فرهنگی، امنیت اقتصادی و امنیت زیست‌محیطی که به‌صورت مستقیم و مشخص افراد را مطمح نظر قرار می‌دهد، توجه چندانی نشده است.

- از دیگر مسائلی که به تبیین مکتب کپنهاگ کمک بیش‌تری می‌کند، فهم اصول این مکتب است. این مکتب بر سه اصل استوار است.

- سطح تحلیل آن جهانی نیست و بیش‌تر به تحلیل منطقه‌ای گرایش دارد؛

- بخش‌ها و ابعاد امنیت متعدد هستند و صرفاً نظامی‌گری را شامل نمی‌شود؛

در خصوص «امنیتی‌کردن» موضوعات نیز دیدگاه خاصی را دنبال کرده و باور به نفی آن دارد.

از آن‌جا که در معرفت کپنهاگی، تحلیل امنیت در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی صورت می‌پذیرد، کنش‌های مرتبط به امنیت در سیاست خارجی افغانستان را نیز می‌توان در این قالب تبیین نمود. چنانچه در مطالعات امنیتی افغانستان بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مشاهده می‌کنیم، نوع چینش قدرت‌های جهانی در معادلات سیاسی-امنیتی افغانستان ما را به این نتیجه می‌رساند که تحلیل امنیت در افغانستان از یک‌سو به تحلیل عملکرد و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ پیوسته است و از سوی دیگر، در سطح منطقه‌ای حیطة قلمرو تحلیل محدود شده و روندها و قدرت‌های منطقه‌ای بیش‌تر مدنظر هستند؛ یعنی همان موضوعی که به منطقه‌گرایی در سیاست خارجی افغانستان مسمی شده و منابع تأمین یا تهدید امنیت را در منطقه جست‌وجو می‌کند. این

سطح تحلیل را در پروسه استانبول یا قلب آسیا که به اعتمادسازی در میان کشورهای منطقه برای دستیابی به امنیت در افغانستان متمرکز است را به وضوح می‌توان دید. سرانجام، سطح داخلی است که در آن سیاست‌ها و عملکرد داخلی و تأثیر آن بر امنیت در نظر است. اگرچه این سطح تحلیل به‌گونه لازم در افغانستان مورد توجه قرار نگرفته است؛ اما توجه به آن به تحلیل بهتر امنیت در این کشور کمک می‌کند. باور بر این است که این سه سطح باید همگی مورد توجه دقیق علمی در مقام تحلیل امنیت قرار گیرد. با این حال، به علت تحلیل‌های منطقه‌ای، چنین به نظر می‌رسد که لازم باشد به این سطح توجه بیش‌تری بشود. برای همین منظور، بری بوزان در کتاب «مناطق و قدرت» بیش‌تر بر این سطح تأکید ورزیده و خواسته است نشان دهد که از آن‌جا که هر منطقه مقتضیات امنیتی ویژه خود را دارد، طبعاً تحلیل‌های امنیتی آن به‌شکل متفاوتی از سایر مناطق صورت می‌پذیرد و یکسان‌انگاری نظری و عملی به هیچ‌وجه روا نیست.

بری بوزان در مصاحبه‌ای (بوزان، ۱۳۹۵) گفته بود که امروزه تعدد بخش‌ها و یا به اصطلاح ابعاد امنیت مورد تأکید بسیار قرار دارد. آنچه در مجموع در مکتب کپنهاک بر آن تأکید شده، بیان نکات زیر است:

- این مکتب بر روی بعضی از ابعاد هم‌چون امنیت اقتصادی و زیست‌محیطی که از دهه ۱۹۸۰ اهمیت آن دو چندان شده، تأکید بیش‌تری می‌ورزد و به این باور است که باید مورد تأمل جدی واقع شوند.

- از یکسان‌انگاری مسائل نظامی - امنیتی در مناطقی مانند خاورمیانه، به‌شدت انتقاد می‌کند و بر این باور است که نباید هر مسأله نظامی را چونان یک مقوله امنیتی تلقی کرد؛ مثلاً در اروپا دیده می‌شود که دنمارک نیروهایش را به مناطق مختلفی چون آفریقا گسیل می‌دارد؛ ولی مردم و دولت‌مردان آن بر این باور نیستند که این مقوله مرتبط با امنیت داخلی آن‌ها است. پس امنیت دارای ابعاد مختلفی است؛ لیکن همسان‌سازی این ابعاد (مثلاً نظامی و داخلی که معمولاً رخ می‌دهد) به هیچ‌وجه جایز نیست. تأکید بر این تفکیک‌ها از جمله نکات برجسته مکتب کپنهاک به‌شمار می‌آید.

کپنهاگی‌ها درباره امر امنیتی به دو مشخصه اشاره دارند. آن‌ها می‌گویند که یک موضوع امنیتی دارای دو ویژگی است: اول، این‌که موضوع پدیدآمده باید حیات جمعی شهروندان را به مخاطره بیندازد (همانند فقر اقتصادی ناشی از جنگ در افغانستان و در بعد نرم آن کاهش پرستیژ این

کشور در نظام بین‌الملل) و دوم، این‌که خارج از قوانین و قواعد موجود باشد؛ یعنی نتوان از طریق قانونی نسبت به کنترل و هدایت آن اقدام کرد (همانند عملیات تروریستی و انتحاری در افغانستان که هیچ راه قانونی و حقوقی برای مهار آن وجود ندارد). اگر تهدیدی رخ دهد که بتوان در چارچوب قانونی آن را فیصله بخشید، در آن موقع تهدید مزبور سیاسی است و دیگر امنیتی تلقی نمی‌شود. توجه به این دو شاخص در مقام تحلیل و ارزیابی مسائل اجتماعی در افغانستان و ارتباط آن با مقوله امنیت کاملاً ضروری است. به باور پیروان مکتب کپنهاگ، امنیت مفهومی «برساخته جامعه» است و در جامعه ساخته و پرداخته می‌شود؛ بنابراین، وقتی از آن سخن گفته می‌شود، در حقیقت از یک فهم سخن گفته شده است. هر جامعه‌ای فهم خاص خود را دارد و بنابراین گستره تهدیدات و برنامه امنیتی‌اش از بازیگران دیگر متفاوت است؛ چنانچه حتی در مناطق مختلف افغانستان استنباط یکسانی از مقوله امنیت وجود ندارد. این یک وضعیت پارادوکسیکال در مطالعات امنیتی به صورت عام و در مطالعات امنیتی در افغانستان نیز هست. در این‌جا بحث از فهم و نسبت آن با واقعیت مطرح می‌شود؛ به عبارت دیگر، امکان بروز تعارض بین فهم مردم از امنیت و واقعیت بیرونی وجود دارد؛ مثلاً اگر واقعیت جامعه افغانی ناامنی باشد و شهروندان کشور آن را درک نکنند و یا کم‌تر درک کنند، نوع برخورد با این مقوله امنیتی چگونه باید باشد. در این موارد، روشن است که باید اقدام به حل تعارض‌ها کرد و برای این منظور اصلاح فهم و تلاش برای درک بیش‌تر واقعیت راه‌گشا است؛ بنابراین، تعامل بین این دو مدنظر است، نه چیرگی یکی بر دیگری.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

از دید پیروان مکتب کپنهاگ، یک تهدید در سه حالت می‌تواند عمل کند:

اول، وضعیتی که تهدید وجود دارد و ابزار مقابله با آن در دست نیست که از این وضعیت به «ناامنی» یاد می‌شود؛ مثل عملیات انتحاری در افغانستان.

دوم، تهدید وجود دارد؛ اما ابزار مقابله با آن هم هست؛ مثل ارتقای توان نیروهای امنیتی ملی افغانستان در جبهه جنگ رویارو با طالبان و سایر مخالفان مسلح دولت افغانستان. در این‌جا «امنیت» حاکم است، نه ناامنی.

سوم، حالت سوم که تصفیه امنیتی مکتب کپنهاک را هم دربرمی‌گیرد؛ بدین ترتیب که باید تلاش شود به هر شیوه ممکن، موضوعات از حالت «امنیتی‌بودن» خارج شوند و به حوزه‌های دیگر انتقال یابند. سیاست موفق آن است که بتواند موضوعات را از فضای امنیتی

خارج و به فضای سیاسی وارد سازد. در این صورت باز هم امنیت وجود دارد و حتی قوی‌تر و بیش‌تر از گذشته؛ همانند تلاش افغانستان برای تغییر نقش و حضور کشورهای همسایه (به‌خصوص پاکستان) از امنیتی به اقتصادی و نهادینه‌سازی اقتصادمحوری به‌جای امنیت‌محوری در تعامل با سایر کشورها (آن‌گونه که حکومت وحدت ملی در پیش گرفته است). این تقسیم‌بندی می‌تواند توجیه عقلی خوبی برای ادعای پیروان مکتب کپنهاگ باشد (بوزان، ۱۳۹۵).

۳. امنیت افغانی؛ امنیت تک‌بعدی در برابر چندبعدی

چنانچه در مطالعات سنتی امنیت پیرامون آن بحث شد، مطالعات امنیتی در قرن گذشته در افغانستان بر محور نظامی به‌عنوان تنها گزینه در ابعاد امنیت متمرکز بوده است؛ اما این‌که آن مطالعات تک‌بعدی توانست به تحلیل اوضاع امنیتی افغانستان و پیش‌بینی قضایای سیاسی - امنیتی افغانستان و تحلیل محیط استراتژیک و سیاست خارجی آن نایل آید، جای سؤال است. در تحلیل مکتب کپنهاگ مشاهده کردیم که بوزان با نگاه تک‌بعدی و مضیق به امنیت مخالف است و امنیت تک‌بعدی را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی گسترش می‌دهد. مکتب کپنهاگ بر اساس مفهوم تهدید وجودی، هدف مرجع امنیت در بخش‌های پنج‌گانه موردنظر خود را توضیح می‌دهد.

- در بعد نظامی، هدف مرجع دولت است. آستانه امنیتی نیز به‌کارگیری زور یا تهدید به استفاده از زور است که می‌تواند روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تحت‌الشعاع قرار دهد. این همان چیزی است که می‌شد در دوره جنگ سرد و پس از آن اوضاع امنیتی افغانستان را تحلیل کرد؛ حتی این رویکرد در پنج سال اول پس از تشکیل حکومت حامد کرزی (۲۰۰۶-۲۰۰۱ م) می‌توانست پاسخ‌گوی سؤال‌های امنیتی افغانستان باشد.

- در بعد سیاسی، هدف مرجع حاکمیت و نهادهایی که نمود آن هستند، می‌باشد. تهدید وجودی در بخش سیاسی می‌تواند فاعل محور و یا ساختار محور باشد؛ به‌عنوان مثال: عدم مشروعیت سیاسی رژیم طالبان به‌عنوان یک رژیم غیر مردم‌سالار می‌تواند یک تهدید وجودی ساختار محور برای تمامی رژیم‌هایی باشد که به‌دنبال قدرت مطلقه در این کشور هستند.

- در بخش اقتصادی، تشخیص اهداف مرجع بسیار دشوار است. اغلب اوقات تهدیدات اقتصادی در بازار رقابت‌آمیز جزو امور عادی هستند و به راحتی نمی‌توان آن‌ها را در چارچوب امنیتی قرار داد. دو مؤلفه اساسی می‌تواند تهدیدات بخش اقتصادی را به تهدیدات وجودی تبدیل کند: اول، آن‌که این تهدیدات بقای جمعیت کشور را مورد تهدید قرار دهد و دوم، آن‌که تأثیر بر بخش نظامی داشته باشند.

- در بخش اجتماعی - چنانچه تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد - مرجع امنیت «هویت» است. دو عامل اساسی در تبدیل مسائل هویتی به تهدید وجودی و امنیتی شدن نقش دارند: اول، مسأله «تصورات» صاحبان هویت است و این‌که حساسیت آن‌ها به چه باشد؛ به‌طور مثال: ممکن است در افغانستان برای برخی از هویت‌های کلان‌تر، برجستگی یکی از اقلیت‌ها در ساختار قدرت بسیار مهم و تحریک‌پذیر باشد تا جایی که آن را به یک موضوع امنیتی تبدیل کند. دوم، آن‌که - هم‌چنان‌که مورد افغانستان و پاکستان مؤید آن است - تهدیدات اجتماعی منجر به دامن‌زدن به کشمکش و منازعه میان دولت‌ها گردد.

- بخش زیست‌محیطی، هدف مرجع مشخصی در این بخش از سوی مکتب کپنهاگ به‌صورت عام و در افغانستان به‌صورت خاص معرفی نشده است. صاحب‌نظران این مکتب در جایی تأکید می‌نمایند که تهدیدات زیست‌محیطی بزرگ با اشکال وسیع در چارچوب امنیت ملی قرار می‌گیرند و در جایی دیگر به علت گستره جهانی تهدیدات زیست‌محیطی، آن را خارج از چارچوب منطق امنیت می‌دانند (نوری، ۱۳۹۵).

۴. مکتب کپنهاگ و جنگ و امنیت در افغانستان

این مقاله بر این باور است که ریشه جنگ در افغانستان در سه‌دهه گذشته جدا از ابعاد خارجی و هم‌چنین دلایل اقتصادی داخلی، بر مبانی هویتی استوار بوده است. «آیور نیومن» نیز در مقاله‌ای به‌نام «هویت و ظهور جنگ» طبق مکتب کپنهاگ و ضرورت مطالعات امنیتی، ریشه بسیاری از جنگ‌ها را مسأله هویت می‌داند. او با تلاشی وافر، در صدد اثبات این نکته است که نقش هویت در سیاست‌ها و فهم جنگ بسیار بااهمیت‌تر از تکنولوژی‌های نمادین، یعنی جدا کردن خود از دیگران در خصوص جنگ است. وی با الهام از الی ویور و بوزان در چارچوب امنیتی‌ساختن، مسأله مطالعات هویتی را در مکتب کپنهاگ خاطر نشان می‌سازد و با اشاره به مقاله ال ویور در

سال ۱۹۹۸ که مفهوم امنیتی ساختن را وارد ادبیات امنیتی کرد، می‌گوید: «اگر حاکمیت را از دولت و هویت را از اجتماع بگیریم، دیگر بقایی برای آنان متصور نیست.» اگرچه مکتب کپنهاگ امنیتی ساختن تهدیدات، چه نظامی و چه غیرنظامی، را مورد مطالعه قرار می‌دهد و بر مطالعات امنیتی و نگرش کشف تهدیدات و موضوعات ارجاعی می‌پردازد؛ ولی بحث هویت به‌عنوان یک مسأله نوین در این مکتب با آرای بری بوزان در کتاب «هویت، مهاجرت و دستورالعمل امنیتی نوین در اروپا» وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. چنانچه جنگ‌های افغانستان نیز نشان داد، نیومن با الهام از این کتاب معتقد است که هویت باعث جنگ بالکان شد؛ یعنی برجسته‌شدن هویت سیاسی بوسنیایی‌ها یا هویت مذهبی مسلمانان در قبال هویت ملی گرایان صرب، بستر یک جنگ تمام‌عیار را به‌وجود آورد. به عبارتی، ظهور جنگ‌ها رابطه محکم و مستقیمی با هویت دارند (Neuman, 2005). این دقیقاً همان چیزی است که در فهم چرایی جنگ‌های داخلی افغانستان نیز کاربرد دارد. رؤیاریوی اقوام مختلف و شیعه و سنی در این کشور، باعث آسیب‌دیدن پرستیژ افغانستان در نظام بین‌الملل شد؛ همان کاستی که سیاست خارجی افغانستان در صدد جبران آن است.

۵. کپنهاگ و منطقه‌گرایی در سیاست خارجی افغانستان

منطقه‌گرایی یکی از اصول اساسی سیاست خارجی افغانستان است. افغان‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که منابع تهدید و تأمین امنیت در بیرون از مرز کشورشان است. از دیگر سو، مبارزه با تهدیدات مشترک، عزم مشترک می‌طلبد؛ لذا برای تغییر حضور منفی و رقابت‌آمیز کشورهای منطقه در امور داخلی افغانستان، ایجاد اعتماد میان کشورها از اهمیت اساسی در سیاست خارجی افغانستان برخوردار است. تز اصلی بوزان و همکارش ویور نیز نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب رئالیستی و ابعاد امنیت دارد؛ بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به‌عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به‌عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند؛ بنابراین، لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت، به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. این رویکرد بوزان نوعی انتقاد به اثبات‌گرایانی مانند مورگنتا و پسااثبات‌گرایان (فمینیست‌ها، پست‌مدرن‌ها و

انتقادی‌ها) که صرفاً یا بر عناصر مادی امنیت تأکید کرده‌اند و یا در مباحث انتزاعی غیر قابل فهم غوطه‌ور شده‌اند، می‌باشد.

از نظر بوزان و ویور، آینده سیستم بین‌المللی تابعی از شیوه قدرت در سطوح منطقه‌ای است؛ بنابراین، این مناطق هستند که منظومه قدرت را تشکیل می‌دهند. برداشت آن‌ها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلیتیک آن‌ها در منظومه قدرت جهانی است (یونسین، ۱۳۸۴: ۵۸-۵۷). در واقع، پس از فروپاشی نظام دو قطبی، این مکتب کپنهاگ بود که «تحلیل منطقه‌ای امنیت» را به‌عنوان روشی مناسب برای تحلیل منطقه‌گرایانه و تحلیل بین‌الملل‌گرایانه به‌شمار آورد (عسکری، ۱۳۸۲: ۵۸-۵۷). از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً، دغدغه امنیتی مشابهی دارند (همانند منطقه قلب آسیا)، ثانیاً، از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن برحسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به‌منظور ایجاد و حفظ خود، تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند. البته امنیت کپنهاگ با شباهتی کم و بیش یکسان به سازه‌انگاران، معتقدند که بایستی منطقه را این‌گونه تعریف کرد: «صرف وجود اندرکنش برای ایجاد یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و عامل ذهنی یعنی تصور بازیگران منطقه از این‌که در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند، حائز اهمیت است» (Fusfield, 1988: 48). این تعریف منطقه از منظر کپنهاگ، خود، به‌عنوان امری ذهنی در کنار سایر عوامل دیگر، مانند فرهنگ، تاریخ، هویت و سرنوشت مشترک، اشاره می‌کند که ربط و وثیقی به امنیت افغانستان و در کل امنیت منطقه‌ای دارد که افغانستان عضو آن است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این مقاله اشاره شد، دیده می‌شود که مکتب کپنهاگ به‌طور قابل انتظاری می‌تواند به معضله امنیت در افغانستان پرداخته و پیوند آن با کنش‌های سیاست خارجی این کشور را تبیین کند. نگاه کپنهاگی یا موسع به مفهوم امنیت از یک‌سو و دیدگاه واضح کپنهاگیان به منطقه‌گرایی که از اساسات سیاست خارجی افغانستان است، ما را به این نتیجه می‌رساند که مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناسانه مکتب کپنهاگ با هستی‌شناسی دو مفهوم «سیاست خارجی» و «امنیت» در افغانستان هم‌خوانی بیشتری نسبت به سایر رویکردهای تئوریک دارد؛ از این‌رو،

منابع

مکتب کپنهاگ، یکی از اساسی‌ترین و استوارترین برخورد‌های معرفت‌شناسانه است که می‌تواند سیاست خارجی افغانستان در دوره پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م را واکاوی و تبیین کند.

۱. ابراهیمی، نبی‌الله، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ» به نقل از: قدیر نصری (۱۳۸۴)، «تأملی روش‌شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۹.
۲. بری بوزان، مصاحبه با پژوهشکده مطالعات راهبردی، به نقل از: عبدالقیوم سجادی (۱۳۷۹)، «تأملی در نظریه‌های امنیت بین‌المللی (قبل و بعد از فروپاشی شوروی)»، فصلنامه علوم سیاسی، قم، سال سوم، شماره ۹.
۳. عسگری، محمود (۱۳۸۲)، «منطقه‌گرایی و پارادایم امنیت منطقه‌ای»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸ و ۷.
۴. ماندل، رابرت (۱۳۷۸)، چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. میرعرب، مهرداد (۱۳۷۹)، «نیم‌نگاهی به مفهوم امنیت»، ترجمه عبدالقیوم سجادی، فصلنامه علوم سیاسی، قم، سال سوم، شماره ۹.
۶. نوری، وحید، «مطالعات امنیتی مکتب کپنهاگ» به نقل از: مجید یونسین (۱۳۸۴)، «روابط تجاری شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا، دو سوی یک معامله» در کتاب خاورمیانه (۴)، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ایران معاصر.
7. <http://www.idsp.ir/fa/pages/?cid=3325> (30/2/1395)
8. <http://www.risstudies.org/Quarterly/Data/QuartSRC/009/00901.html> 18/1/1395).
9. <https://rasekhoon.net/article/print/708611/> (14/1/1395)
10. Buzan, Barry and Ole, Waver, (1997), Slippery? Contradictory? Sociological Untenable? The Copenhagen School Replies?, Review of International Studies. Vol. 3, No. 88.
11. Buzan, Barry and Ole, Waver, (2000), Regions and Powers: The Structure of International Security, New York, Cambridge University Press.
12. Fusfield, Daniel (1988), Economics: Principles of Political Economy, 3rd Edition, Glenview Scot, Foresman.
13. Neuman, Auer, (2005), "Identity and Outbreak of War or Why Copenhagen School for Security Studies", Available at: <http://www.gmu.edulacademic/pljptvob-Neuman.html>.
14. Smith, Steve, (1996), "Positivism and beyond in International Theory: Positivism Beyond", New York, Cambridge University Press.